

روشنفکران؛ پائی بر زمین و سری بر آسمان...!

نوشته دکتر محسن فرشاد
مدرس دانشگاه - حوله‌دان

وقتی کلمه روشنفکر متبادر به ذهن می‌شود، بی‌اختیار یک نظام منطقی دیالکتیک را در خاطر انسان مجسم می‌کنند. روشنفکر، ما را به یاد کسی می‌اندازد که فکرش، اندیشه‌اش و همه جهان‌بینی و ساختارهای روانیش روشن، پرنور، سبید، و پر از روشنائی است. این تصور، یک تز است. تز یا «نهشت»، وقتی روشن باشد، «پاد نهشت» یا آنتی‌تز آن تاریک، سیاه و ظلمانی است. از تلاقی دو نور و تاریکی است که ما می‌توانیم «هم نهشت» یا سنتزی استنتاج کنیم که تصویر واقعی روشنفکر و تفکر روشنفکری باشد.

زمانی که ما می‌گوئیم روشنفکر، به یاد انسانی می‌افتیم که افق دیدش، و اندیشه‌اش روشن همچون روز است؛ می‌درخشد، درخششی چو خورشید دارد؛ سبید چون همه پاکی‌ها و خلوص تاریخ بشری است. زیبا، سبک، درخشان و آسمانی است. اما ضد آن یعنی انسان تاریک فکر، پندارش، گفتارش و کردارش تاریک، سیاه، پلید، زشت، سنگین و ثقیل و غیر آسمانی است. در فلسفه قدیم آنچه پاک، منزه، زیبا، کامل و بدون نقص و پرنور و حیات‌بخش بود آسمانی، و آنچه ناپاک و پلشت و زشت و ناقص و ظلمانی و مرگ‌آور و ثقیل بود زمینی، خاکی و غیر آسمانی تلقی می‌شد. به همین دلیل در برابر چهار عنصر آب، آتش، هوا، خاک، که ناقص و زمینی بودند به عنصر پنجمی به نام آیر یا اتر اعتقاد داشتند که کامل، آسمانی و جاودانی بود.

اگر ما به روشنفکری به مفهوم دیالکتیک بیاندیشیم، برای آن کمال، جاودانگی، ابدیت و صفی غیرزمینی قائل خواهیم شد.

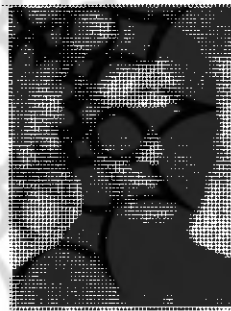
اما چنین تفکری، نوعی برداشت متافیزیکی آنهم به روش دیالکتیک از مقوله روشنفکر و روشنفکری است. برای خارج شدن از این مفهوم بهتر است این واژه را ابتدا به حیطه تعریف درآوریم، آنگاه روشنفکران را از یک طرف در بستر تاریخ مورد سنجش قرار دهیم، و از سوی دیگر جهان‌بینی روشنفکری را بر مستند ارزیابی بنشانیم تا درک روشنفکری در مفاهیم متافیزیکی آسان‌تر شود.

۱- تعریف واژه کلمه روشنفکر ظاهراً ترجمه کلمه "intellectual" انطکتورل فرانسه و intellectual

«ایستلکچوآل» انگلیسی است. در دوران حکومت ناصری به ویژه ظهور فراموش‌خانه در ایران، ساکنان معبد فراموشی، و طرفداران تمدن جدید و غرب را منورالفکر می‌خواندند و میرزاسلیم خان نیز در این صحنه از نقش بی‌اهمیتی برخوردار نبود.

در آن دوره، سنت‌شکنی، تجدد خواهی و گسترش تمدن غرب در ایران با تئور افکار و روشن‌فکری رابطه مستقیم داشت. و منورالفکر غالباً به فرنگ رفته‌هائی گفته می‌شد که دوران تحصیلات دانشگاهی را در دیار غرب به پایان رسانده و یا پرچم طرفداری از تمدن غرب را بر سرای اندیشه خود برافراشته بودند.

تعریف لغت روشنفکر در فرهنگ‌های گوناگون قادر است ما را در درک معنای آن کمک کند.



دکتر محسن فرشاد

فرهنگ فرانسوی لاروس می‌نویسد: روشنفکر کسی است که از روی سلیقه یا شغل خود را به امور فکری مشغول کند. فرهنگ فرانسوی رویر نیز تقریباً همین تعریف را ارائه داده است.

فرهنگ انگلیسی دانشگاهی آکسفورد می‌نویسد: روشنفکر کسی است که دارای نیروهای فکری و درک خوبی باشد یا آنها را به منصف ظهور بگذارد.

فرهنگ انگلیسی کالج تعاریف زیادی ارائه داده که یکی از آنها اینست که شخص روشنفکر کسی است که به کار فکری مشغول است. یا روشنفکر کسی است که به اندیشه بیشتر متکی است تا احساسات و هواطاف.

هیچیک از تعاریفی که فرهنگ‌های انگلیسی و فرانسه آورده‌اند ولفی به مقصود نیست. مترجمان فارسی کلماتی چون اندیشمند، خردمند، باهوش، متفکر، فرزانه، روشنفکر، عقلی و معنوی را برای واژه انطکتوریل آورده‌اند که متأسفانه باعث تشتت معنای شده‌اند و نمی‌توان یک لغت معین را در برابر آن قرار داد و بستگی به مقصود نونده و ترکیب جملات دارد.

ظاهراً کلماتی چون نخبه، فرهیخته و فرزانه به

روشنفکر بیشتر نزدیک است تا کلمات دیگر. فرهنگ فارسی معین می‌نویسد روشنفکر کسی است که دارای اندیشه روشن است. یا کسی است که در امور با نظر باز و متجددانه نگرند.

ایسن تعریف نیز همانند تعاریف فرهنگ‌های اروپائی به قول منطقیون به رسم است نه به حدّ. حدّ تام یک تعریف کامل است. در تعریف کامل یا حدّ تام باید ماهیت و حقیقت آن چیزی که تعریف شده بطور مستقل روشن شود. اما در هیچیک از تعاریف فوق یا حدّ تام روبرو نمی‌شویم. ما برای رسیدن به یک تعریف کامل از روشنفکر به فرزانه‌گان، خردمندان، و فاتحان قله‌های عقول بشری در تاریخ نگاه می‌کنیم تا با سیر مختصری در حرکت فکری آنان شاید بتوانیم به تعریف کامل یا تعریف به حدّ تام برسیم.

۲- روشنفکران در بستر تاریخ. هگل می‌گوید انسان تاریخ را می‌سازد و تاریخ انسان را. آیا هر انسانی تاریخ را می‌سازد؟

وقتی انسان به حرکت تاریخ یعنی سیر رویدادهای اجتماعی سیاسی، انسانی و فکری می‌نگرد، می‌بیند روشنفکران تاریخ را می‌سازند، یا لااقل در ساختن آن سهم بزرگی دارند. وقتی روشنفکران بنای عظیم دانش و فلسفه و هنر را بنا نهادند، آنها نیز در روند تکاملی خود انسان‌سازی کرده و بزرگان دانش و فلسفه و هنر را به جهان بشریت تقدیم کرده‌اند. پس اگر روشنفکران یعنی صاحبان اندیشه‌های بلند و تفکر متعالی نبودند، تاریخ انسان جز انکاس بربریت، وحشی‌گری‌ها، کشتارها و خارت‌های دسته جمعی نبود. روشنفکران تمدن و فرهنگ و قانون و هنر و خلاقیت را به بشریت عرضه کردند. اولین کسی که نامش در این خصوص در تاریخ بشریت می‌درخشد هرمس است. او یک شخصیت اسطوره‌ایست و معروف است که خط و موسیقی و کاشتن گندم را به انسان آموخته است. پس او شخصیتی بوده که خط و هنر و کشاورزی را به انسان یاد داده و او را از اصماق غارنشینی و جهل تاریخ بیرون کشیده و باو حرکتی جدید داده است. پس روشنفکر باید انسانی باشد که تفکرش، جهل و تاریکی را به داناتی و روشنائی تبدیل کند. آنگاه به اشتر زرتشت پیامبر ایران باستان می‌رسیم. سرودگات‌ها یکی از قدیمیترین سرودهای مذهبی و فلسفی عالم است که در دوران بربریت، و دورانی که انسان از لحاظ فکر دوران کودکی خود را می‌گذراند، مانند منطقی فروزان جان تیره انسانهای عصر

باستان را روشن کرد. او در بند ۳ از سرودگانها می گوید: در آغاز آفرینش دو مینوی همزاد پدیدار شدند. و اینکه آن دو مینو هستند که در اندیشه و گفتار و کردار به چهره نیکی و بدی نمایان می گردند. و از این دو، آنکه می داند، راستی را برمیگزیند.

به راستی دو مینوی نیکی و بدی، راستی و دروغ، پاکی و پلیدی، روشانی و تاریکی، دانائی و جهل و نور و ظلمت به صورت نهاده و برابر نهاده اساس هستی را می سازند، همانطور که از لحاظ طبیعی و فیزیکی دو الکترون مثبت و منفی یعنی الکترون و پوزیترون با هم سنگ بنای عالم را پی افکنده اند. در آن دورانی که نه از تمدن و فرهنگ خبری بود و نه از اخلاق و انسانیت، و آدمخواری باب برخی از قبائل بود، زرتشت با پیام پندار

مرگش اثر خود را که خط بطلانی بر هیات بطلمیوس کشیده بود، انتشار نداد و نیونن از ترس تفتیش عقاید کلیسا آباء یسوع کتاب اصول اتمی خود را منتشر نکرد و دکارت از هراس آنان به هلند گریخت. حتی در قرن بیستم که روشنفکران اروپا اجازه متعفن تفتیش عقاید را دو قرن پیش از آن بخاک سپرده بودند، کلیسا تیار دوشاردن فیلسوف و کشیش ژرژویت فرانسوی را به جرم داشتن عقاید عرفانی و علمی از خود راند و او را خلع لباس کرد.

نتیجه فشارهای شدید تفتیش عقاید این شد که روشنفکران اروپا مانند ولتر، و نویسندگان دائرةالمعارف چون دیدرو و دالامیر و همینطور ژان ژاک روسو علیه اقتداری حد و حصر کلیسا قد علم کنند،

جهان بینی روشنفکری باید به اصلاح و تغییر جهان بینی توده های بیانجامد

و برای نجات اندیشه بشر از دست دیکتاتوری آباء یسوع، نه تنها حضرت عیسی آن مظلوم تاریخ و متکوب و مصلوب امپراتوری روم را مورد بی مهری قرار دهند، بلکه خود خدا را نیز از سرزمینهای جاودانی خود برانند. عقب نشینی کشیشان و میراث خواران تفتیش عقاید در برابر روشنفکران، نخبگان، فیلسوفان، و دانشمندان موجب گرایش تحصیل کرده ها و فریختگان جوامع غربی به مذهب علم شد. مذهب علم و انسانیت در اندیشه هر اندیشمندی جای مسیحیت و خدای عهد عتیق را گرفت. یورش فلاسفه قرن نوزدهم و بیستم به تفکرات متافیزیکی و گسترش موج ماتریالیسم و مارکسیسم در سر تا سر دنیا، علم به عنوان بت فکری و معنوی همه اندیشمندان، بتهای دیگر ذهنی را نابود کرد و خود جای پروردگار عالم را گرفت. در این دو قرن علم و سرمایه دست به دست هم دادند و تکنولوژی و اقتصاد فوق صنعتی به جانی رسید که دیگر مهار خدای علم همانند «جن چراغ» که از چراغ جادوی علاءالدین خارج شده بود، قابل کنترل نبود. جن چراغ به دستور علاءالدین عمل می کرد اما علم از دستور خدای خود اطاعت نکرده و همچنان نمی کند، چه با اگر این جن یا خول آزاد شده در بند نیاید، همه تمدن و حیات بشری را که محصول قرنهای متمادی تلاش نسلهای فرزانه کره زمین است به یک چشم به هم زدن نابود کند. اینسان انسان از آسمان برید و با زمین پیوند بست. نسبت به آسمان و خدا اعلام استقلال کرد. داستان انسان شبیه داستان شخصی شد که آمد کمر خود را راست کند، ستون فقراتش شکست.

در پی اسارت انسان در دست «جن چراغ» و فرانکشستن خود ساخته بود که بزرگان اندیشه پی به از خود بیگانگی انسان در عصر صنعتی بردند. آلبر کامو

انسان را به سیزیف تشبیه کرد که سنگی را به دوش می کشد و از کوهی بالا می رود تا به قله برسد، هنگام غروب وقتی به قله می رسد، سنگ به ته دره سقوط می کند و او باز باید این کار را تکرار کند. زندگی پوچ، تکرار بی محتوی و بدون عشق، هدف و خلاقیت، انسان امروز را همانند روایات بار آورده و از آن همه دست آورده های خردمندان در طول تاریخ، روان نزدی، عصیانگری، پوچی و از خود بیگانگی برای انسان باقی مانده است. به همین دلیل هربرت مازکوزه انسان یکی بعدی یا تک ساحتی را نوشت که نشانه غربت انسان در سرزمین خدایان صنعت و تجارت است. اندوهان بشر ماشین زده امروز پی آمد استفاده نابجا از حرکت های انقلابی و روشنفکری قرون و اعصار بوده است.

عیسی مسیح عاشقانه زیست و عاشقانه هم مرد، و زیباترین مفهوم حیات بشری یعنی عشق را به انسان هدیه کرد، اما میراث خواران او، سلاطین پر طمطراق کلیسا و پاپ ها با تعالیم او چه کردند؟ اگر مسیح باز به میان آنان باز می گشت او را به جرم مخالفت با اعمال کلیسا دوباره مصلوب می کردند. عیسی بن مریم عشق را به انسان پیشکش کرد، آباء یسوع نفرت و تفتیش عقاید و شکنجه را. همانطور که پیامبر گرامی اسلام ان اکرمکم عندالله اتقیکم و لا اکره فی الدین و رافت و مهربانی و توحید را به مسلمانان عرضه کرد، اما خلفای عباسی و فاطمی با ابومسلم خراسانی و ابن مقفع و بابک خرم دین و منصور حلاج چه کردند؟ پرچمداران و پیشروان حرکت های عظیم تاریخی که روشنفکران به معنی واقعی کلمه هستند، همیشه انسان را از خواب قرون و اعصار خود بیدار می کنند، اما وارثان و مدعیان کاذب آنها هستند که این رودخانه های هستی بخش را به بیراه می کشاند. نظیر یک چنین جریان منتهی در محیط های علمی و فلسفی در یونان باستان به وقوع پیوست. افلاطون نمونه یک فیلسوف روشنفکر است، چون دانش و پیش را با هم در آمیخته، بطوریکه هاینبرگ او را یکی از پیشروان نظریه کوانتوم و تفکر علمی جدید می داند.

ارسطو نیز بنام معلم اول در جهان فلسفه معروف است و پایه گذار علم منطقی بشمار می رود. ارسطو گرچه در زمینه مثل افلاطونی با استاد خود به مخالفت می پرداخت، اما تفکر او تحولی در دیدگاهها و اندیشه های فلسفی به وجود آورد که مدت دو هزار سال هیچ متفکری قدرت عرض اندام در برابر تفکرات وی را نداشت، حتی کلیسای قرون وسطی از لحاظ فلسفی فقط فلسفه ارسطو را موافق با مسیحیت تشخیص داد. هر چه افلاطون به عرفان گرایش داشت، ارسطو به استدلال و استقراء توجه داشت. جریان های دیگر روشنفکری در اروپا متوقف بود تا ظهور دکارت فیلسوف فرانسوی که مخترع هندسه تحلیلی و بنیانگذار فلسفه جدید و

نیک، گنتار نیک، کردار نیک به محیط خود روشنی افکند و حرکتی به جانهای خفته داد. در آنسوی جهان نیز بودا روان انسان را تکان داد و از این حیث انقلابی پسندید آورد. تنها تحصیلات دانشگاهی ملاحظه روشنفکری نیست، بلکه روشنفکر دارای رسالت و تعهد اجتماعی و انسانی است، و باید مانند زلزله محیط خود و تاریخ را تکان دهد. این همان چیز است که پیامبران به انجامش موفق شدند.

موسی به فرعون ناخست، عیسی بر امپراتور روم چیره شد و پیامبر اسلام دهن بخش مهبی از جهان را تحت تأثیر ایدئولوژی خود قرار داد.

حرکت پیامبران حرکتی از نوع زلزله و طوفان بود که ناگهان سنت و قوانین و عرف و بت های گذشتگان را ویران کرد و نظم نو، قوانین نو، و نسلی جدید پی افکند. پیامبران تنها به نخبگان نپرداختند بلکه انقلاب آنها توده ها را نیز مستقیماً هدف قرار داد. اما میراث خواران آنان با آن حرکت های عظیم طوفان زا چه کردند؟

مذهب علم به جای مذهب واقعی

تفتیش عقاید (انکیزیسیون) در قرون وسطی همچون آتش فشانی بر سر فلاسفه و دانشمندان فرود آمد و نفس را در سینه روشنفکران و اندیشمندان برید. گالیله به جرم اظهار نظر درباره گردش وضعی و انتقالی زمین و کشف اقمار مشتری محاکمه و محکوم شد. جورج دانو برونو شاعر و فیلسوف قرن شانزدهم ایتالیا را به جرم کشف مدار بیضی شکل سیارات که دور خورشید می چرخند و داشتن عقاید افراطی زنده زنده در آتش سوزاندند. کوپر نیکوس تا سه روز قبل از

تفکر علمی نو است. اما خود دکارت نیز با تقسیم انسان به روح و بدن و تقسیم جهان به اندیشه و بُعد، پایه گذار دانش تخصصی در جهان و تجزیه عناصر عالم و دور کردن علم از کل نگری، قیاس و ارتباط دائم اجزاء یک سیستم یا کل شد. بعدها این نگرش مورد انتقاد طراحان هولوگرافی قرار گرفت. اخیراً نیز فریتوف کاپرا فیزیکدان آمریکایی در کتاب نقطه عطف به تقسیم بندی و دیدگاههای دکارت به چشم انتقاد نگریسته است. دکارت گرچه کل نگری را تضعیف کرده و به روح و بدن بر خلاف تصور امروز استقلال جداگانه داده، اما با طرح فلسفه جدید، و جمله معروف، می اندیشم پس هستم، و بهاء دادن به تفکر علمی پایه گذار دبستان فلسفی اصالت عقل است. او باعث بیداری تفکرات فلسفی که از دوران ارسطو به خواب رفته بود، شد.

هگل و کانت در قرن نوزدهم کارل مارکس، هر یک باعث حرکت‌های عظیم روشنفکری در جهان شدند.

هگل با طرح ایده آلیسم دیالکتیک، یا دبستان اصالت معنای جدلی، و با وارد کردن تثلیث تز، آنتی تز، سنتز فبخته به دستگاه فلسفی خود، روح جدیدی به پیکر فلسفه دمید و دستگامی تازه به اندیشه‌های فلسفی بخشیده و معنای نویی به ایده نولوژی داد.

مارکس از جمله فلاسفه‌ایست که برخی از نویسندگان عنوان روشنفکر را به او و طرفدارانش منسوب می‌کنند. نهیلیست‌ها در روسیه قرن نوزدهم نیز که اندیشه‌های انتقادی نسبت به وضع موجود را داشتند خود را روشنفکر می‌نامیدند. در اروپای قرن نوزدهم، علاوه

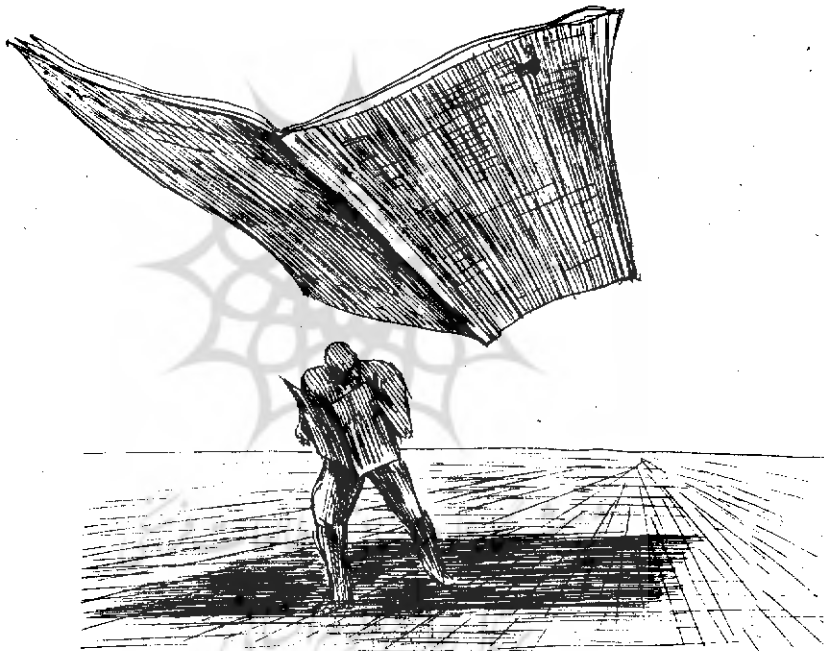
بر مارکس و مارکسیسم، امیل زولا نیز یکی از محرکین جریان‌ها و حرکت‌های روشنفکری به حساب می‌آید. او با انتشار مقالاتی بنام من متهم می‌کنم، به محکومیت دریغوس افسر فرانسوی که بی‌گناه به جاسوسی برای آلمان محکوم شده و سالها در زندان مانده بود اعتراض کرد. این نوع حرکت‌های عدالت‌خواهانه و طرفداری از عدل و انصاف و بی‌گناهان، نویسندگان، و اندیشمندان را به یک طبقه مبارز تبدیل کرد، بطوریکه برخی از نویسندگان شرط روشنفکری را علاوه بر دانش و هنر، شجاعت در ابزار عقاید و مبارزه با مفاسد و مظالم اجتماعی دانستند.

فیلسوفان حلقه وین به ویژه ویگنشتاین با نوشتن رساله منطقی و فلسفی خود، موج جدیدی در تفکرات فلسفی بوجود آورد. و مکتب اثبات‌گرایی منطقی

پوزیتیویست‌ها نیز در به حرکت درآوردن این موج بسیار مؤثر بودند.

و اما یک حرکت علمی عظیم در اروپا، در قرن نوزدهم و بیستم صورت گرفت که بانیان آن فیزیکدانان و دانشمندان اروپایی بودند. طرح نظریات نسبیت و کوانتوم، دید ما را نسبت به هستی بکلی تغییر دادند و دست آورده‌های جدیدی را باعث شدند. بزرگان دنیای علم چون انیشتین، پلانک، هایزنبرگ، شرودینگر، دوبروی و دیراک هر یک پرچمدار جنبش بزرگ علمی و حتی فلسفه طبیعی در جهان شدند. آنان با نظریات خود دنیای کوچک انسان را وسعت بخشیدند و موجب اکتشافات و اختراعات بسیاری در علم شدند.

در سرعت بخشیدن به حرکت‌های فرهنگی و روشنفکری باید نام دو نویسنده فرانسوی، یعنی ژان پل سارتر و آلبر کامو را افزود که در گسترش فلسفه اصالت انسان، و اصالت وجود نقش عمده‌ای داشتند.



جریان‌های روشنفکری در ایران

همانطور که نوشتیم معیار ما برای روشنفکری ایجاد یک حرکت تازه در علم، فلسفه و یا هنر است. روشنفکر باید از لحاظ فکری و ایدئولوژی بر زمان خود فائق آید و تفکرات قرون و اعصار راه تحت سیطره خود بگیرد و اندیشه جهانیان و نحوه فکر آنان را دیگروگون کند، در غیر اینصورت شخص حرف تازه‌ای برای گفتن ندارد، و اندیشه‌اش بار لازم و وزن کافی را ندارد تا جامعه و زمان او را تکان دهد.

روشنفکر واقعی باید با هنر خود به زندگی انسان معنی و مفهومی تازه ببخشد، و با افکار و نوشته‌های خود جهاتی آنچنان زیبا و پر نور بیافریند که تکامل فکری، روحی و ذهنی انسان را سبب شده و تندیس جهل و

جزمیت و ظلم و تیره بختی را بر سر حامیان آن ویران کند، و خلاصه کلام روشنفکر باید ما را از این زندگی کهنه و به جایگاه واقعی انسانیت ببرد.

در ایران کم نبودند بزرگانی که بر حیات غمزه مردم این دیار پرتوی از نور و روشنائی و امید افکندند. چه آنانی که زبان از دست رفته سرزمین ایران را زنده کردند، و چه آنانی که با جهل و تعصب مبارزه کرده و در این راه جان باختند و چه آنانی که به دانش و تفکر این کشور خدمت کرده و باعث اعتلاء فرهنگ این کشور شدند.

فردوسی بزرگ از کسانی است که زبان از یاد رفته ما را زنده کرد. نسل حاضر ما باید شاهنامه را بخواند بفهمد و از آن همچون سلاحی برنده برای پاسداری از ارزش‌ها، تاریخ، حماسه و موجودیت معنوی هر ایرانی و مرزهای ایران زمین، استفاده کند، اما هستند کسانی که برای مطرح شدن هر چه بیشتر خود به فردوسی می‌تازند

و نسل جوان را از روی آوردن به آن مأیوس می‌کنند. به همین دلیل با عقیده آقای سید علی صالحی، شاعر و نویسنده خوش قریحه معاصر موافق نیستم که در مقاله خود نوشته است نمونه بارز روشنفکری در ایران احمد شاملو است. اگر شاعری شهرت خود را در حمله به بزرگان ادب پارسی چون فردوسی و سعدی یافت نمونه بارز روشنفکری است؟ ایشان چه حرکت فکری ادبی، اجتماعی و فلسفی از نوع آنچه که بر شمریم در ایران پدید آورده است؟ صاحب کدام سبک و تفکر و فلسفه نو است؟ اگر روشنفکر پیامبران و عارفان و دانشمندان و شعراء و نویسندگان و هنرمندان نابغه عالم بشری هستند، ایشان در کجا قرار دارند؟ ایشان چه گلی بر سر ادب پارسی

زده است که دیگران زده‌اند؟

به هر حال چرا باید برای شهرت ستون‌های محکم ملیت و تاریخ خود را از استحکام خالی کنیم؟ و نسل جوان را از گرایش به حماسه ملی باز داریم؟ از این سخن بگذریم و به روشنفکران واقعی جامعه خود برگردیم. علاوه بر فردوسی، سهروردی حامل پرچم حکمت الاشراف است. او فلسفه خسروانی را در فلسفه اشراق خود زنده کرد و عقل سرخ وی نیز تحولی در اندیشه‌های فلسفی بیار آورد.

خیام از آن شخصیت‌هایی است که همچون ولتر بر جزمیت افکار در دوره‌های خاص تاخته و جهان را از دیدی نو نگریسته که موج تازه‌ای در افکار ایرانیان پدید آورد. حکیم ناصر خسرو از جمله فرزانیان بوده که بخاطر عقیده‌اش رنج بسیار برده است، در چهل سالگی

از خواب گران بیدار شده و مقام دیوانی را رها کرده و به دنبال کشف حقیقت به سیر آفاق و انفس پرداخته. عمل ناصر خسرو ما را به یاد حمل بودا و ابراهیم ادهم می‌اندازد. کم هستند کسانی که بخاطر رسیدن به حقیقت دست از مقام و مال و منال می‌کشند و خود را یکسره وقف حقیقت، تفکر و عروج می‌کنند. ناصر خسرو در برابر هیچ مقامی سرخم نکرد و مدح کسی را نگفت و به قول خود:

من آنم که در پای خوگان نریزم

مرا این قیمتی در لفظ دری را.
او در سخنی زیست و بخاطر اندیشه‌اش در سخت روزگاری هم مرد.

برعلی سینا پیشرو بزرگان اندیشه در سرزمین ماست. نوشته‌های او تا ظهور رنسانس در اروپا تدریس می‌شد، و اثر بسیار عمیقی در جهان فلسفه، منطق، و پزشکی باقی گذاشت.

حافظ و مولوی دو تن از نجیبان تفکر در ایران بودند که مولوی بعداً به دیار روم و قونیه به خاطر حمله مغول هجرت کرد. حافظ نه تنها ادب، شعر و صنعت ادبی را به قله رساند، بلکه نوعی تفکر عاشقانه و عارفانه در شعر پدید آورد که تا ادب پارسی زنده است، شعر حافظ چون کلامی غیبی جاودان و زنده است. و اما مولوی. او با طرح اضداد در اشعار خود و شعر معروف:

از جسمادی مسردم و نامی شدم

و از نسما مسردم ز حیوان سرزدم

مردم از حیوانی و آدم شدم

پس چه ترسم چون ز مردم کم شدم الخ

و شعر دیگرش:

جسمله ذرات عالم در نهان

با تو می‌گویند روزان و شبان

ما سبیمیم و بصیریم و هشیم

با شما نامحرمان ما خامشیم

چون شما سوری جمادی می‌رویید

محررم جان جمادان کی شوید؟

...

حافظ و مولوی هر دو دارای اندیشه کیهانی بودند. به این مفهوم که آنان دارای نوعی شناخت و معرفت کلی از عالم و کیهان بودند که نظم و وحدت و هوشمندی آن را می‌دیدند. به عبوات خود مولانا، کسی که دارای تفکر کیهانی است، صدای ذرات و حرکت جان در رگ عالم را می‌شنود، و اندیشه و فضای معرفتش در این خاکدان کوچک و زیور نمی‌گنجد. دائم در حال عروج و پرواز است. از انرژی و روح کیهان تغذیه کرده و الهام می‌گیرد. در واقع کسی که دارای اندیشه کیهانی است صاحب آگاهی کیهانی هم هست، و بینش جهان شمول دارد، و علم و هنرش تا کیهان می‌زید، خواهد زیست.

امروز دانشمندی که گرایش‌های فلسفی، به ویژه متافیزیک دارند، سخن از شعور ماده، و روان ذرات ابتدایی، مخصوصاً الکترون می‌کنند که در انتخاب اسپین «چرخش زاویه‌ای» خود حق انتخاب دارند، آیا داشتن حق انتخاب به معنی داشتن فکر و شعور نیست؟

مفاهیم امروز فیزیک کوانتوم قرن‌ها پیش در اشعار مولانا جلوه گر شده، و او با نظریه متافیزیک خود، همانند افلاطون، پیشاز نظریات علمی امروز است که متأسفانه ورود در این بحث در حوصله این مقاله نیست. در دوران معاصر علی اکبر دهخدا با کوشش فراوان لغت‌نامه معروف خود را به پایان رساند، و کار عظیم و جاویدی را در زبان پارسی برای همه نسل‌های این سرزمین به یادگار گذاشت. صادق هدایت در داستان‌نویسی سبک جدید و نوئی بوجود آورد که قبل از او به این سبک و سیاق کسی قلمفرسایی نکرده بود. بوف کور او موجی نو در ادبیات و داستان‌نویسی پدید آورد که شهرت او را تا اروپا به ویژه فرانسه گشاند.

یک انسان در عملش متبلور می‌شود و با عملش خود را می‌سازد. روشنفکر نیز با عملش بخود آنچه‌ان تبلوری می‌دهد که طیف درخشش فواصل بسیار دوری را تحت پوشش خود قرار می‌دهد.

هدایت نباید خودکشی می‌کرد. چون روشنفکر باید در زندگی اسطوره مقاومت، خودسازی و تفکر متعالی باشد، اگر طاق زینت نداشت، دیگر فکری ندارد که طیفش اطراف را روشن کند، و منشاء حرکت و دگرگونی و ترقی و اعتلاء حیات دیگران شود. زندگی انسان یک هدیه آسمانی و یک گوهر گرانبه‌ای هستی است. هراسان بطور احم و روشنفکران بطور اخص دارای رسالتی هستند که باید آنرا درک کنند.

آنان در تکامل حیات کیهان سهیم هستند و همانطور که وجود یک اتم در ساختمان عالم سؤثر است، در نظام هوشمند کیهانی نیز روح و اندیشه یک انسان به ویژه اگر فرآیندش باشد مؤثر است. ماحق نداریم با خودکشی از شرکت در سازندگی معنوی گیتی خودداری کنیم. عصبان روشنفکری در خودکشی خلاصه نمی‌شود، بلکه در قله پر افراشتن در برابر نادانی، جهالت، جزئیت، دیکتاتوری، گونه فکری، کاریکه‌اندیشی، و ظلم‌ها و مفاسد اجتماعی‌شان و اعتبار می‌یابد.

نمونه یکی دیگر از انسان‌هایی که عنوان روشنفکری در جامعه ما برآورده اوست، شادروان استاد دکتر محمود حسابی است. این دانشمند فیزیک نوین را به ایران آورد، تا پایان عمر یک معلم و محقق باقی ماند. دانشگاه تهران را پایه گذاری کرد، با انیشتین به همکاری پرداخت و نظریه ذرات بی‌نهایت گسترده و ذرات پیوسته را در فیزیک ارائه داد. به ادب فارسی نیز خدمت کرد، شاگردان استاد، هر یک در هر جای دنیا منشاء خدمات علمی هستند. او از معدود دانشمندان معاصر ایرانی است که جهانی شد، و دایره سخت‌گیر فیزیک جهانی او را به عنوان دانشمند سال برگزید.

ما برای جلوگیری از انحطاط کیهان به سایر اندیشمندان نمی‌پردازیم و به عنوان حسن ختام مقاله، جهان بینی روشنفکری را مورد بحث قرار می‌دهیم.

جهان‌بینی روشنفکری

جهان‌بینی روشنفکران یک جهان‌بینی ژرف است. دیدن جهان، زندگی، شناخت هستی و هرگونه

تأثیرپذیری و تأثیرگذاری در محیط معنوی و روانی دیگران باید عمیق، پرمحتوی و هوشمندانه باشد.

این درست نقطه مقابل جهان‌بینی توده‌هاست. توده، یعنی عام مردم، و به ویژه کسانی که هیچگونه سروکاری با تفکر منظم، و اندیشه علمی و فلسفی و هنری ندارند، بی سوادند و اگر سوادی دارند به عنوان وسیله‌ای برای مال اندوزی بکار می‌برند و یا با کارهای فکری بیگانه‌اند. جهان‌بینی این اشخاص جهان‌بینی توده‌ایست که با عواطف و احساسات بیشتر سروکار دارد تا منطق به معنی واقعی کلمه. جهان‌بینی روشنفکری باید به اصلاح و تغییر جهان‌بینی توده‌ای بیانجامد و روند زندگی آنان را تغییر داده و دید آنان از زندگی را متحول کند.

جهان‌بینی روشنفکری باید توأم با دانش و بینش باشد. روشنفکران در حرکت‌های اجتماعی خود باید پیشرو، خلاق، مبتکر، برنامه‌ریز، متفکر و محرک باشند. توده‌ها نیازمند حرکت‌های روشنفکران در زمینه اصلاحات اجتماعی و فکری هستند. اما جریان‌های روشنفکری که به تحقیر توده‌ها، و اعمال فشارهای اجتماعی بر آنها بیانجامد، دیگر جریان روشنفکری نیست، بلکه دیکتاتوری محض است، و آنگاه روشنفکران واقعی باید اندیشه‌های خود را در مجرای بیاندازند که توده‌ها را رهبری کرده و از آنان بجای عاملین اراده خودکامگان سیاسی و اجتماعی، انسان‌هایی متفکر، خلاق و بااراده بسازند.

حذف خدا، متافیزیک، و مذهب راستین از جهان‌بینی روشنفکری در تاریخ اشتباه بوده است، چون زندگی انسان بویژه توده‌ها بدون یک ساختار درونی معنوی، بوچ، توخالی، بدون هدف و معنی و پراز رنج و آتوره جلوه می‌کند، اما اگر انسان بدانند که او بطور طبیعی دارای نیروهائی است که با استفاده از آنها نه فقط بر مشکلات زمینی خود فائق می‌آید بلکه تا عرش اعلی صعود خواهد کرد آنگاه دیگر خمزده و اندوهای نخواهد بود و خود را در سیاره زمین تنها و بیکیس و دلزده و آشفته احساس نخواهد کرد.

بنابراین، روشنفکران با پائی بر روی زمین و سری بر آسمان باید از یک طرف به حفظ حیات خود و سیاره زمین بپردازند و از سوی دیگر با اندیشه‌های متعالی و بزرگمنشانه و خدمت صادقانه به هر چه که به آن معتقدند در طرح تکامل کیهان شرکت کنند، و بدانند که آینده تمدن، فرهنگ و زندگی کمره زمین بستگی به اراده، کوشش، اندیشه و پایداری‌های کسانی دارد که عاشقانه انسان را دوست دارند، و به معنی واقعی به نیروهای برتر هستی معتقدند و از هیچ کوششی، برای روشن کردن حیات تیره خود و دیگران دریغ نخواهند کرد. به امید روزی که تاریخ تنها جلوه‌گاه اندیشه‌های نابانک و پرفروغ زنان و مردانی باشد که جز به عشق و سازندگی و عروج نمی‌اندیشند.

